

## تفاوت کاربردهای کلامی و روایی واژه‌ی غیب در ترکیب اضافی علم غیب

مسعودی، سید محمدعلی

پژوهشگر و فارغ‌التحصیل سطح ۳ مرکز تخصصی حدیث حوزه، [masoody66@gmail.com](mailto:masoody66@gmail.com)

### چکیده

برخورداری برگزیدگان خداوند از دانشی الهی، که از دید عرف از آن به عنوان علم غیب یاد می‌شود، با ادله‌ی نقلی و عقلی ثابت شده و از آموزه‌های یقینی مذهب تشیع است. این در حالی است که در بسیاری از متون دینی، آگاهی از غیب تنها مختص به خدای متعال دانسته شده است. اکثر متکلمان برای حل این مشکل، منظور از واژه‌ی علم در ادله‌ی اختصاص دهنده‌ی علم غیب به خداوند را علمی دانسته‌اند که ذاتی و غیر تبعی باشد. از دیدگاه ایشان هر چند برگزیدگان خداوند نیز از غیب (به طور نسبی) آگاهند اما نمی‌توان دانش تبعی ایشان را علم غیب نامید و اتصاف به صفت عالم الغیب از اختصاصات خدای متعال است. محقق با پژوهش پیرامون کاربردهای روایی علم غیب، دریافته است که از منظر روایات تعریف غیب متفاوتی از برداشتی است که در آثار کلامی مشاهده می‌شود. نوشتار حاضر با ارائه گزارشی همراه با تحلیل، از متون کلامی و روایی، در صدد پاسخگویی به این پرسش اصلی است که کاربرد روایی علم غیب چه تفاوتی با کاربرد کلامی آن دارد؟ ضرورت پاسخگویی به این پرسش در پاسخ متفاوتی است که از منظر روایات به مسئله‌ی غیب دانی برگزیدگان خداوند داده می‌شود.

**کلمات کلیدی:** غیب، علم غیب، علوم مستأثره، علم امام، علم پیامبر، کاربرد کلامی، کاربرد روایی

موضوع علم غیب پیامبران و امامان یکی از موضوعات کهن و پرچالش<sup>۱</sup> در نزد صاحب نظران است.<sup>۲</sup> مفهوم شناسی واژه ی غیب و نیز ترکیب علم غیب در بررسی این موضوع از اهمیت بالایی برخوردار است. واژه ی «غیب» در ترکیب اضافی «علم غیب» یکی از مواردی است که مراد از آن در روایات معصومین علیهم السلام، با معنای عرفی متبادر از آن، متفاوت است. اکثر متکلمین در بررسی علم غیب همان معنای عرفی را ملاک قرار داده‌اند.

هرچند درک دقیق معنای وضعی واژگان یکی از مراحل مهم فهم متن است اما نباید از نظر دور داشت که مراحل دیگری نیز وجود دارد. در متون دینی بسیار مشاهده می‌شود که واژه‌ای در معنای جدید و متفاوت از معنای وضعی به کار بسته شود و یا مصداق خاصی از معنای عرفی واژه مدنظر باشد، بنابراین برای فهم معنای مراد جدی گوینده که لزوماً با معنای وضعی و درک و تبادر عرفی همسان نیست، باید دقت عمل صرف نمود.

همسان دیدن مراد اصلی متکلم و معنای عرفی، در این موضوع باعث ایجاد پرسشی مهم خواهد شد که بسیاری از متکلمین درصدد پاسخگویی به آن برآمده‌اند، چراکه در بسیاری از ادله شاهد آن هستیم که علم غیب به خدای متعال اختصاص داده شده است و این در حالی است که قطعاً انسان‌های برگزیده ی خداوند نیز از علومی برخوردار بوده و هستند که عرفاً به آن‌ها نیز علم غیب اطلاق می‌شود.

هدف نوشتار حاضر بررسی تفاوت کاربردهای کلامی و روایی واژه ی غیب در ترکیب اضافی علم غیب است. اگر فرضیه ی تفاوت داشتن کاربردهای کلامی و روایی علم غیب به اثبات برسد، پاسخی متفاوت از منظر روایات، به مسئله ی غیب دانی برگزیدگان ارائه خواهد شد و این فایده ی مهم، به بررسی موضوع این نوشتار ضرورت بخشیده است.

### مفهوم شناسی واژه ی «غیب»

واژه غیب در زبان عربی از جمله واژگانی به حساب می‌آید که دارای معنای روشن و واضحی می‌باشند به گونه‌ای که لغت دانان برای تبیین معنای آن از مشتقات همان واژه استفاده نموده‌اند. ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد:

الغیب کل ما غاب عنک؛ غیب هر چیزی است که از تو مخفی و پوشیده باشد<sup>۳</sup>

وی هم‌چنین اضافه می‌کند که غیب به هر چیزی گفته می‌شود که از چشم پوشیده باشد هرچند که در قلب آدمی حاضر باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۵۴).  
راغب اصفهانی نیز در کتاب مفردات الفاظ قرآن نگاشته است:

غابت الشمس اذا استترت عن العین و استعمل فی کل غائب عن الحاسه و عما یغیب عن علم الانسان؛ خورشید غائب شد وقتی که از معرض دید مخفی و مستتر شد و در هر آنچه از حواس پوشیده باشد و آنچه از آگاهی انسان مخفی باشد، به کار بسته شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۱۶).

بنا بر این غیب به معنای مخفی از حواس و دور از دیدگان بودن است. و با توجه به معنای ارائه شده در واژه غیب می‌توان از جهت لغوی، ترکیب دو واژه علم و غیب را به معنای دانستن اموری دانست که به طور عادی و طبیعی از محدوده ی علوم اکتسابی توسط حواس انسان خارج است. بنا بر این می‌توان علومی مانند علوم الهی برگزیدگان خداوند را و یا حتی علومی را که از طرق غیر عادی مانند ارتباط با اجنه و یا ریاضت های غیر شرعی به دست می‌آید، از مصداق لغوی علم غیب برشمرد.

## معناشناسی «غیب» از دیدگاه متکلمان

متکلمان در موضوع علم غیب با این پرسش مهم روبرو شدند که چگونه است که باوجود علوم فراطبیعی و غیرعادی فراوانی که از برگزیدگان خدای متعال اعم از پیامبران و اوصیای ایشان و ائمه علیهم‌السلام و حتی دیگر اولیای الهی سراغ داریم، در ادله‌ی بسیاری اعم از قرآن و روایات، شاهد اختصاص علم غیب به خدای متعال هستیم.

در پاسخ به این پرسش دیدگاه‌هایی مطرح شده است که با تحلیل آن‌ها مشخص خواهد شد که متکلمان غیب را در چه معنایی به کار برده‌اند.

در دیدگاه رایج‌تر، علم غیب به کیفیت خاصی از دانش اطلاق می‌گردد. در این دیدگاه علم غیب به علمی گفته می‌شود که ذاتی و غیر تبعی باشد و از دیگری فراگیری نشده باشد و به اصطلاح مستفاد نباشد؛ بنابراین علم غیب مختص به ذات حضرت حق است. حال متعلق همین علم از بعد کمی و گستره‌ی آن ممکن است شامل هر چیزی بشود بنابراین اموری مانند حوادث گذشته و آینده و نیز امور حالی که اطلاع طبیعی از آن‌ها ممکن نیست، مثلاً اطلاع از آنچه در مکانی دور دست اتفاق می‌افتد هر چند که برای اهل آن مکان علم عادی باشد، همگی از مصادیق غیب به شمار خواهند رفت اما نمی‌توان علم مستفاد اولیای الهی به این امور را علم غیب نامید.

شیخ مفید (م، ۴۱۳، ق) از جمله کسانی است که این رویکرد را پذیرفته و ادعا می‌کند همه‌ی امامیه اجماعاً با او هم‌نظر هستند. وی می‌نویسد:

این‌که ائمه علیهم‌السلام را به علم غیب متصف بدانیم کلامی ناشایست و فسادش آشکار است چراکه اتصاف به این صفت فقط شایسته کسی است که بدون تعلم و یادگیری، به اشیاء علم داشته باشد نه کسی که با علمی مستفاد و تبعی به آن آگاهی یافته باشد و این جز برای خدای عزوجل نیست و همه امامیه نیز در این نظر با من هم‌رأی هستند به‌جز مفوضه و غلات (مفید، ۴۱۳ ق (ب)، ص ۶۷).

سید مرتضی (م، ۴۳۶، ق) نیز به‌مانند شیخ مفید اعتقاد به علم غیب امام به‌طور مطلق را اعتقادی غالیانه می‌داند اما در عین حال می‌نویسد:

علم به امور غیبی و حقایق گذشته و آینده از الزامات امامت نیست و هرگاه خداوند چیزی از این امور را به امام بیاموزد همانا از باب کرامت و بزرگداشت و تعظیم است (علم الهدی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۳۹۴).

بنابراین ایشان نیز بدون اینکه علم امامان را علم غیب بنامد اما متعلق دانش ایشان را امور غیبی می‌داند. ابوالفتح کراچکی (م، ۴۴۹، ق) پیرامون علم غیب می‌نویسد:

ائمه علم غیب نمی‌دانند مگر آنچه را که خداوند به ایشان تعلیم نموده است (کراچکی، ۱۳۲۲، ج ۲، ص ۲۴۲).

استثنای موجود در کلام ایشان دلالت دارد که آنچه امامان علیهم‌السلام می‌دانند مصداق علم غیب است اما به تعلیم الهی بوده و مستفاد است نه ذاتی.

طبرسی (م، ۵۴۸، ق) صاحب تفسیر مجمع‌البیان می‌نویسد:

هیچ‌کس از علمای شیعه را نمی‌شناسم که صفت علم غیب را برای احدی از مخلوقین روا دانسته باشد چراکه کسی شایسته این صفت است که تمام معلومات را نه به علمی تبعی و فراگیری شده (بلکه به علم ذاتی) بداند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۱۳).

در کلام ایشان نیز این مطلب به روشنی مشاهده می‌شود که علمای شیعه تنها نام‌گذاری علوم ائمه علیهم‌السلام به علم غیب را روا نمی‌دانسته‌اند نه اینکه گستره‌ی دانش ایشان را شامل غیب ندانند.  
ابن میثم بحرانی (م، ۶۷۹، ق) در شرح نهج‌البلاغه چنین نگاشته است:

منظور از علم غیب علمی است که توسط علتی فراگیری نشده باشد و این تنها در حق خدای متعال صادق است چراکه علم هر صاحب علمی به‌غیر از او از جود او فراگیری شده است حال یا با واسطه یا بدون واسطه، بنابراین علم غیب نخواهد بود هر چند که آگاهی بر امری غیبی باشد که تمام مردم شایستگی دانستن آن را ندارند بلکه به نفوسی که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفته‌اند اختصاص دارد (بحرانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۸۴).

در عبارات ایشان به‌صراحت بیان شده است که علم غیب به معنای علم ذاتی حضرت حق است لذا علوم فراطبیعی و غیرعادی امامان را به علت تبعی و مستفاد بودن، نمی‌توان علم غیب نامید نه به این علت که نمی‌توان معلومات ایشان را از مصادیق غیب دانست.

محمد باقر مجلسی (م، ۱۱۱۱، ق) در بحارالانوار در باب «أنهم علیهم‌السلام لا یعلمون الغیب و معناه» می‌نویسد:

منظور از علم غیب نداشتن ائمه علیهم‌السلام این است که ایشان از غیر از راه وحی و الهام چیزی نمی‌دانند اما علمی که از این طرق باشد قابل نفی کردن نیست چراکه بیشتر معجزات پیامبران و جانشینانشان همین خبر دادن‌ها از امور غیبی بوده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۲۶۸).

ظاهراً منظور ایشان نیز این است که نفی علم غیب به معنای نفی سبب در علم و ذاتی بودن آن است نه نفی علم مستفاد و آنچه که خداوند به ایشان تعلیم نموده است نیز از مصادیق امور غیبی به شمار می‌رود.  
برخی از صاحب‌نظران نیز با رویکرد تخصیص زدن ادله‌ی اختصاص علم غیب به خدای متعال، به پاسخگویی به پرسش پرداخته‌اند. از نظر ایشان در کنار ادله‌ای که به‌طور عام، علم غیب را از غیر خدای متعال نفی می‌کند، ادله‌ای وجود دارد که آن را به‌طور خاص برای عده‌ای از انسان‌ها از جمله پیامبران به اثبات می‌رساند<sup>۴</sup> و رابطه این دودسته از ادله رابطه عام و خاص است؛ بنابراین هر چند آگاهی از علم غیب ذاتا برای خدای متعال است اما اطلاق صفت علم غیب، به علم تبعی برگزیدگان خداوند نیز جایز می‌باشد.

محمدحسین مظفر و سید عبدالحسین لاری که در زمینه‌ی علم امام به‌طور مستقل کتاب تألیف کرده‌اند بر این باورند که امام به‌طور مطلق علم غیب دارد و حتی ادله‌ای که دانستن علوم اختصاصی خدای متعال را از ایشان نفی می‌کند، به‌وسیله ادله دیگر تخصیص می‌خورد. البته ایشان نیز در جمع‌بندی خود از همان ادبیات دیدگاه اول بهره جسته و می‌گویند که علم غیب ذاتا به خدای تعالی اختصاص دارد و امام به علم تبعی از آن آگاه است و می‌توان علم ایشان را علم غیب نامید (مظفر، ۱۴۰۲، ص ۱۲) و (نادم، ۱۳۸۸، ص ۲۱-۴۸)<sup>۵</sup>.

### معناشناسی «غیب» از منظر روایات

گذشت که از نظر لغوی به هرگونه علمی که از طریق راه‌های غیرعادی و غیر حسی کسب شود، علم غیب اطلاق می‌شود و همین معنا در آثار کلامی صاحب‌نظران بزرگ نیز قابل مشاهده است.

اما از منظر روایات علم غیب به مطلق علوم غیر اکتسابی و فراطبیعی اطلاق نمی‌شود. امامان معصوم علیهم‌السلام همواره دانستن علوم بسیار گسترده‌ی فراطبیعی و غیر اکتسابی و به‌اصطلاح لدنی را به خود نسبت داده‌اند اما درعین حال هرگاه سخن از علم غیب به میان آمده است، آگاهی از آن را از خود نفی کرده و آن را به خدای متعال اختصاص داده‌اند. این در حالی است که همواره تصریح نموده‌اند که علمی که از آن برخوردارند به اذن و تعلیم الهی بوده است و چیزی از خود ندارند؛ بنابراین،

این سخن که نفی علم غیب به معنای نفی ذاتی بودن علم ایشان باشد از منظر این روایات درست نمی‌باشد. با تتبع در برخی از روایات چیستی علم غیب از منظر روایات روشن می‌شود. از منظر این روایات علم غیب به مطلق علوم فراطبیعی اطلاق نمی‌شود بلکه علم غیب تنها به آن دسته از علوم گفته می‌شود که خدای متعال دانستن آن را تنها به خود اختصاص داده است و احدی از مخلوقات خود اعم از پیامبران و غیر ایشان را از آن مطلع نکرده است اما هرگاه بخواهد از خزینة غیب اختصاصی خود، علوم را خارج کرده و به اطلاع برگزیدگان خویش می‌رساند. برای اثبات مدعای فوق بحثی روایی پیرامون علم اختصاصی خداوند و تطبیق آن با علم غیب، ارائه خواهد شد.

## علم اختصاصی خداوند

در روایات زیادی آمده است که خداوند متعال دو گونه علم دارد، اول علمی که بر دیگران آشکار ساخته و به ایشان تعلیم نموده است و دوم علمی که از غیر خود دریغ داشته و تنها به خود اختصاص داده است. از این علم در روایات با تعبیر مختلفی چون: علم مخزون<sup>۶</sup>، علم مکنون<sup>۷</sup>، علم مستأثر<sup>۸</sup>، علم مکفوف<sup>۹</sup> و علم موقوف<sup>۱۰</sup> یاد شده است. این روایات را می‌توان در کتاب‌هایی مانند کافی و بصائر الدرجات و کتب شیخ صدوق و در ابواب متنوعی مانند باب بداء و ابواب مرتبط با علم ائمه علیهم‌السلام مشاهده نمود.<sup>۱۱</sup>

به‌عنوان نمونه مرحوم کلینی به سند صحیح از ابو بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند:

إن لله علمین، علم مکنون مخزون لایعلمه إلا هو، من ذلک یكون البداء؛ و علم علمه ملائکته و رسله و أنبیاءه، فنحن نعلمه، همانا خداوند دو گونه علم دارد، علمی پوشانده شده و در مخفیگاه الهی که جز او کسی از آن آگاهی ندارد که بداء از این علم می‌باشد؛ و علمی که به فرشتگان و رسل و پیامبران خویش تعلیم نموده است که ما آن را می‌دانیم (کلینی، ۱۴۲۹ ق، ج ۱، ص ۳۶۱، ح ۹).

سخن از چیستی و ویژگی‌های علم اختصاصی خداوند خارج از رسالت نوشتار حاضر است<sup>۱۲</sup> اما نکته‌ای که در این نوشتار مدنظر است، این است که در روایات متعددی تنها این علم، علم غیب نامیده شده است و به علمی که خداوند از اختصاص داشتن به خود خارج ساخته و آن را به دیگران نیز تعلیم نموده است، علم غیب اطلاق نمی‌شود. نمونه‌هایی از روایاتی که غیب الهی را به‌عنوان جایگاه علم مستأثر الهی مطرح نموده است بدین قرار است:

۱. کلینی در کافی به سند صحیح نقل کرده است که حرمان بن اعین به امام باقر علیه‌السلام عرض می‌کند:

أ رأیت قوله جل ذکره عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا فقال أبو جعفر علیه‌السلام: إلا من ارتضى من رسول و کان و الله محمد ممن ارتضاه و أما قوله عالم الغیب فإن الله عز و جل عالم بما غاب عن خلقه فیما یقدر من شیء و یقضیه فی علمه قبل أن یخلقه و قبل أن یقضیه إلی الملائکة فذلک یا حرمان علم موقوف عنده إلیه فیہ المشیئة فیقضیه إذا أراد و یبدو له فیہ فلا یمضیه فأما العلم الذی یقدره الله عز و جل فیقضیه و یمضیه فهو العلم الذی انتهی إلی رسول الله ثم إلینا؛ پیرامون کلام الهی «او آگاه بر غیب است و کسی را بر غیب خود مسلط نمی‌کند» چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمودند: «مگر کسانی از رسولان را که رضایت داشته باشد» و به خدا قسم محمد (ص) از کسانی بود که خداوند رضایت داشت، اما این سخن خداوند: «عالم الغیب» همانا خدای عزوجل عالم است به آنچه از خلق پوشیده و مستور است از اموری که در علم خود و قبل از خلقت آن امور و قبل از آنکه آن‌ها را به ملائکه برساند، آن‌ها را تقدیر و قضاء می‌کند؛ پس ای حرمان این علمی است که در نزد او موقوف است و مشیت الهی در آن کارگر است و هرگاه بخواهد آن را محکم می‌سازد و ممکن است بداء گردد و آن را امضاء و محتوم نکند، اما آن علمی که تقدیر می‌گردد و سپس به مرحله قضاء و بعد از آن امضاء می‌گردد، آن علمی است که به رسول خدا رسیده است و سپس

به ما (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۳۸، ح ۲).

در این روایت شاهد هستیم که امام باقر علیه السلام به تفسیر علم غیب پرداخته اند. ایشان با بیان این فقره «...عالم بما غاب عن خلقه...» و نیز فقره ی «...فذلک یا حمران علم موقوف عنده...» علم غیب را به علم اختصاصی خداوند تفسیر می‌نماید. هم چنین استثنای موجود در آیه ی شریفه ی «الا من ارتضى من رسول» را به گونه ای تفسیر می‌نمایند که به معنای اطلاع و اشراف پیامبر بر علم غیب نخواهد بود بلکه به این معنا است که خداوند هر گاه بخواهد چیزی را از خزینه ی غیب خود خارج ساخته و به اطلاع پیامبر و ائمه علیهم السلام می‌رساند. از منظر این روایت علم غیب پیامبر به استناد استثناء آیه «الا من ارتضى من رسول» ثابت نمی‌شود و استثنای موجود در این آیه تخصیص زنده ادله‌ای که رهیابی امام به علم خاص الهی را نفی می‌کنند نمی‌باشد بلکه برعکس، خود این آیه با آن ادله تخصیص خورده و معنای جمع آن دو این گونه می‌شود: خداوند علم غیب می‌داند و کسی را بر غیب خود مشرف نخواهد ساخت مگر کسانی را که رضایت داشته باشد از پیامبران که با امضاء و حتمی نمودن امور، علم را از نزد خویش به سمت ایشان خارج نموده در نتیجه ایشان به آن معلومی که از غیب خارج شده و دیگر غیب نیست، آگاه خواهند شد (نه اینکه پیامبر نیز عالم الغیب شود).

۲. در روایت صحیح السند دیگری از امام صادق علیه‌السلام در دعایی که به یکی از اصحاب خویش تعلیم نمودند، چنین آمده است:

اللهم إني أسألك بكل اسم هو لك أنزلته في كتابك، أو علمته أحدا من خلقك، أو استأثرت به في علم الغيب عندك، أن تصلي علي محمد؛ بار الها من از تو مسألت دارم به تمام اسم‌هایت که در قرآن نازل نمودی یا یکی از بندگانت را بر آن مطلع ساختی یا در علم غیب در نزد خود آن را تنها برای خود خواسته‌ای که بر محمد و آل او درود فرستی (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۵۰۸، ح ۱۶).

در این روایت و دو روایت آتی نیز از علم غیب به‌عنوان جایگاه علم مستأثر الهی یاد شده است.

۳. کلینی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:

...استأثر به في علم الغيب عنده؛ ...یک حرف از اسم اعظم را در علم غیب، تنها برای خود خواسته است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۷۱، ح ۱).

۴. کلینی از امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل کرده است:

...حرف عندالله مستأثر به في علم الغيب؛ ...یک حرف از اسم اعظم در نزد خداست، آن را در علم غیب تنها به خود اختصاص داده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۷۳، ح ۳).

۵. صفار در کتاب بصائرالدرجات از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است:

إن لله علمين علم استأثر به في غيبه فلم يطلع عليه نبيا من أنبيائه و لا ملكا من ملائكته و ذلك قول الله تعالى إن الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما في الأرحام و ما تدرى نفس ما ذا تكسب غدا و ما تدرى نفس بأى أرض تموت و له علم قد اطلع عليه ملائكته فما اطلع عليه ملائكته فقد اطلع عليه محمد و آله؛ همانا خداوند دو گونه علم دارد؛ علمی که در غیب خود آن را تنها و منحصر برای خود خواسته است و هیچ پیامبری از پیامبرانش و فرشته‌ای از فرشتگانش را بر آن مطلع نساخته است که این کلام خدای متعال باشد: «همانا نزد خداوند است علم الساعة و

باران را نازل می‌کند و می‌داند آنچه را که در ارحام است و کسی نمی‌داند که فردا چه چیز را به دست خواهد آورد و کسی نمی‌داند در چه زمینی خواهد مرد» و او علمی نیز دارد که فرشتگان خویش را بدان مطلع ساخته است، پس هر آنچه را که فرشتگانش را بر آن مطلع کرده است محمد و آلش را نیز بر آن آگاه ساخته است (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۹).

در این روایت بیان شده است علم اختصاصی خداوند که همان علم غیب باشد به امور پنج‌گانه مذکور در آیه‌ی ۳۴ سوره مبارکه‌ی لقمان که در روایت ذکر شده است، تعلق دارد.

۶. در روایت دیگری در نهج‌البلاغه آمده است امیرالمؤمنین علیه‌السلام یکی از وقایع آینده را پیشگویی کردند. شخصی از حضرت می‌پرسد آیا شما علم غیب می‌دانید، حضرت در پاسخ فرمودند:

لیس هو بعلم غیب و إنما هو تعلم من ذی علم و إنما علم الغیب علم الساعة و ما عدده الله سبحانه بقوله- إن الله عنده علم الساعة و ينزل الغیث و یعلم ما فی الأرحام و ما تدری نفس ما ذا تکسب غدا و ما تدری نفس بأی أرض تموت الآیة فیعلم الله سبحانه ما فی الأرحام من ذکر أو أنثی و قبیح أو جمیل و سخی أو بخیل و شقی أو سعید و من یکون [للنار] فی النار حطباً أو فی الجنان للنبیین مرافقاً فهذا علم الغیب الذی لا یعلمه أحد إلا الله و ما سوی ذلک فعلم علمه الله نبیه فعلمنیه و دعا لی بأن یعیه صدری و تضطم علیه جوانحی (شریف الرضی، ۴۱۴ق، ص ۱۸۶)؛ این علم غیب نیست، علمی است که از پیامبر فراگرفته‌ام. علم غیب علم به قیامت است و به اموری که خداوند سبحان در کتاب خود برشمرده: «خداوند است که علم قیامت نزد اوست و اوست که باران نازل می‌کند و آنچه را در ارحام است می‌داند و کسی نمی‌داند آنچه را که فردا خواهد اندوخت و کسی نمی‌داند در چه سرزمینی خواهد مرد...». خداوند سبحان است که آنچه را در رحم‌هاست می‌داند: پسر یا دختر، زشت یا زیبا، سخی یا بخیل، سعید یا شقی، کسی که هیزم جهنم است، یا در بهشت هم‌نشین انبیاست. این است علم غیب که کسی آن را جز خدا نمی‌داند و غیر این‌ها دانشی است که خداوند آن را به پیامبرش (صلی الله علیه و آله) تعلیم داده، او هم به من آموخت و از خدا برایم خواست که در سینه‌ام جای گیرد و قفسه سینه‌ام آن را در خود جای دهد (انصاریان، ۱۳۸۶ش، ص ۲۹۰).<sup>۱۳</sup>

در این کلام دو نکته اساسی مشاهده می‌شود:

اول اینکه امام علیه السلام علمی را که خداوند به پیامبر آموخت و سپس ایشان از پیامبر تعلم نموده و یا به ارث برده‌اند را علم غیب نمی‌نامند و برای اینکه مبدا تصور شود ایشان ادعای دانستن علم غیب دارند، این سخن را بیان می‌کنند که علم ایشان وراثتی است نه علم غیب. همسوی با این بیان، روایتی است که در امالی مفید، از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده است:

فقال له یحیی جعلت فداک إنهم یزعمون أنك تعلم الغیب فقال سبحان الله ضع یدک علی رأسی فو الله ما بقیت شعرة فیہ و لا فی جسدی إلا قامت ثم قال لا و الله ما هی إلا وراثۃ عن رسول الله؛ یحیی به حضرت عرض کرد فدایت شوم آن‌ها گمان می‌کنند که تو غیب را می‌دانی. حضرت فرمودند سبحان الله دستت را بر سرم بگذار به خدای قسم مویی در آن و در بدنم نیست مگر اینکه (از شنیدن این سخن) راست شد. سپس فرمودند نه به خدا قسم این (دانش ما) جز به وراثت از رسول الله نیست (مفید، ۴۱۳ق (الف)، ص ۲۳).

دوم اینکه حضرت مانند روایت نقل‌شده از بصائرالدرجات، به‌صراحت تنها علم به امور پنج‌گانه مذکور را علم غیبی می‌نامد که مختص حضرت حق است و پیشگویی خویش از یکی از رخدادهای آینده را هرچند که از جمله امور مخفی بوده و عرفا نیز اطلاع از آن علم غیب محسوب می‌گردد، خارج از علم غیب می‌داند.

با توجه به روایات ذکرشده این مدعا به اثبات می‌رسد که از منظر روایات، علم غیب تنها به آن دسته از علوم اطلاق می‌گردد که خدای متعال دانستن آن را به خود اختصاص داده است؛ بنابراین نفی علم غیب در روایات و آیات به معنای نفی علوم فراطبیعی و گسترده‌ای که خدای متعال به برگزیدگان خود اعم از پیامبران و امامان تعلیم نموده است نیست و نیز دانستن علوم غیر اکتسابی و فرامادی پیامبران و امامان نیز به معنای علم غیب دانستن نیست.

### نتیجه‌گیری

غیب در لغت به مطلق هر امر پوشیده از حس و مخفی از دیدگان اطلاق می‌گردد. در استعمالات کلامی نیز همسوی بامعنای لغوی، مطلق امور فراطبیعی و غیرعادی، غیب برشمرده شده است؛ اما از نظر برخی از متکلمین تنها به دانستن ذاتی غیب، علم غیب اطلاق می‌شود و نام‌گذاری آگاهی تبعی و مستفاد اولیای الهی از غیب، به‌عنوان علم غیب روا نبوده و این معنای اختصاص علم غیب به خدای متعال است. البته برخی دیگر از صاحب‌نظران در نام‌گذاری علوم برگزیدگان خداوند به علم غیب، با این توجیه که علم غیب ذاتا از آن خدای متعال است و او خود، معلم علم غیب به دیگران است، سخت‌گیری به عمل نمی‌آورند.

اما از منظر روایات علم غیب تنها به علمی اطلاق می‌شود که خدای متعال دانستن آن را تنها به خود اختصاص داده است. علمی که در روایات از آن‌ها تحت عنوان علوم مستأثره یا علم مخزون الهی یاد شده است؛ بنابراین امور فراطبیعی و غیرمادی که خداوند به بندگان خویش آموخته است اصلا مصداق غیب نیستند تا دانستن و آگاهی از آن‌ها علم غیب محسوب شود. به‌عبارت‌دیگر منظور از غیب، امری است که از همه‌ی مخلوقات پوشیده و مخفی باشد که شامل اولیای برگزیده‌ی خداوند و فرشتگان نیز می‌شود نه امری که صرفا از محدوده‌ی دانش افراد عادی و علوم مادی و بشری مخفی باشد و عرف آن را غیب بنامد. بنا بر این غیب دانستن غیر خدای متعال ذاتا محال است چرا که در درون خود تناقض به همراه خواهد داشت؛ چرا که از سویی باید برای داننده‌ی آن معلوم و مکشوف باشد و از سویی غیب بودن آن، به معنای مخفی از همه‌ی ماسوی الله بودن است و جمع این دو محال است.

بنابراین پاسخی که از منظر این روایات و با تحلیل و دقت پیرامون کیفیت استعمال روایی واژه‌ی غیب، به پرسش مطرح‌شده در ابتدای مقاله داده می‌شود متفاوت از پاسخی است که از منظر متکلمین ارائه شد.

- <sup>۱</sup> این چالش در حدی است که برخی مانند شیخ صدوق اعتقاد به غیب دانی امامان را در حد کفر دانسته (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۱۱۵) و شیخ مفید نیز آن را به غلات و مفوضه نسبت می‌دهد (مفید، ۱۴۱۳ق (ب)، ص ۶۷) در حالی که عده ای از بزرگان نیز توصیف علم امام به علم غیب را جایز می‌دانند.
- <sup>۲</sup> ر.ک: نادم، محمد حسن، مقاله رویکرد فلسفی و عرفانی به علم امام.
- <sup>۳</sup> تمام ترجمه‌ها توسط نگارنده صورت پذیرفته است مگر در موارد خاص که نام مترجم در یادداشت‌ها ذکر شود.
- <sup>۴</sup> آیه‌ی شریفه‌ی «الا من ارتضى من رسول» (جن، ۲۷) مهم‌ترین دلیلی است که به عنوان مخصص مطرح شده است.
- <sup>۵</sup> کتاب معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی نگاشته‌ی سید عبدالحسین لاری در موضوع علم امام، توسط محمدحسن نادم در مجموعه‌ی علم امام که شامل مقالات و کتبی پیرامون علم امام است به چاپ رسیده است.
- <sup>۶</sup> واژه‌ی مخزون به معنای چیزی است که در خزانه و مخفیگاه نگهداری شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۱۳۹).
- <sup>۷</sup> واژه‌ی مکتون به معنای شیء پوشانده شده و مخفی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۳۶۰).
- <sup>۸</sup> واژه‌ی «ستئثار» در لغت به معنای چیزی را به‌طور اختصاصی و ویژه برای خود خواستن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۶۲). این واژه با اشتقاق اسم مفعول در روایات نیست بلکه فعل باب است فعال و یا اسم فاعل آن بکار برده شده است و اسم مفعول آن انتزاع شده از این تعبیر است.
- <sup>۹</sup> واژه‌ی مکفوف به معنای چیزی است که از تهاجم یا تعرض دیگران دفع شده باشد از این‌روی کف دست نیز کف نامیده شده است چراکه به‌وسیله‌ی آن انسان از خود دفاع می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۷۳).
- <sup>۱۰</sup> موقوف در لغت به معنای چیزی است که مانعی داشته باشد و محبوس مانده باشد (قرشی بنایی، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۲۳۶).
- <sup>۱۱</sup> برای مشاهده‌ی نمونه‌ها ر.ک: (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۵۹، ج ۷ و ۸ و ۹ و ص ۵۷۱، ج ۱ و ص ۵۷۳، ج ۳ و ص ۶۳۴، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ص ۶۳۷، ج ۲ و ج ۲، ص ۳۸، ج ۶) و (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۲) و (ابن بابویه، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۸۲).
- <sup>۱۲</sup> برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک: مسعودی، سید محمد علی، پایان نامه گستره علم امام از منظر روایات کافی، ۱۳۹۴ش، قم، مرکز تخصصی حدیث حوزه.
- <sup>۱۳</sup> ترجمه از حسین انصاریان (انصاریان، ۱۳۸۶ش، ص ۲۹۰).

۱. قرآن کریم
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۷۸ق)، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، چاپ اول.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۹۵ق)، *کمال الدین و تمام النعمه*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، چاپ دوم.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، تحقیق جمال الدین میردامادی، بیروت، دار الفکر، چاپ سوم.
۵. بحرانی، کمال الدین علی بن میثم، (۱۴۰۴ق)، *شرح نهج البلاغه*، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت - دمشق، دار القلم - الدار الشامیه، چاپ اول.
۷. شریف الرضی، محمد بن حسین، (۱۳۸۶ش)، *نهج البلاغه*، ترجمه حسین انصاریان، تهران، پیام آزادی، چاپ دوم.
۸. شریف الرضی، محمد بن حسین، (۱۴۱۴ق)، *نهج البلاغه*، صبحی صالح، قم، دار الهجره، چاپ اول.
۹. صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم*، تصحیح محسن کوجه باغی، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، چاپ دوم.
۱۰. طباطبائی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
۱۲. علم الهدی (سید مرتضی)، علی بن حسین، (۱۴۰۵ق)، *رسائل الشریف المرتضی*، قم، دارالقرآن الکریم، چاپ اول.
۱۳. قرشی بنایی، علی اکبر، (۱۴۱۲ق)، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۲۹ق)، *کافی*، قم، تصحیح و تحقیق دارالحديث، دارالحديث، چاپ اول.
۱۵. کراجکی، محمد بن علی، (۱۴۱۰ق)، *کنز الفوائد*، تحقیق عبدالله نعمه، قم، دارالذخائر، چاپ اول.
۱۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.
۱۷. مظفر، محمدحسین، ۱۴۰۲ق، *علم الامام*، بیروت، دارالزهراء.
۱۸. مفید (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۳ق)، (الف)، *الامالی*، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ اول.
۱۹. مفید (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۳ق)، (ب)، *اوتل المقالات فی المذاهب و المختارات*، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ اول.

- نادم، محمد حسن، (۱۳۹۱ش)، «علم غیب پیامبر و امام از نگاه متکلمین و فلاسفه»، امامت پژوهی، سال دوم، صص ۱۴۷-۱۶۴.

مسعودی، سید محمد علی، (۱۳۹۴ش)، «گستره علم امام از منظر روایات کافی»، قم، مرکز تخصصی حدیث حوزه.